

پاسخ سردییر به چند نامه

خانم. ر. احمدی. تهران

از اظهار لطف شما همکار عزیز مطبوعاتی بسیار سپاسگزارم. بنده هم بسیار متأسفم که فرصت دیدار با دوستانان مترجم در نمایشگاه کتاب را از دست دادم. انشاءالله سال آینده گوش به زنگ خواهم بود. نوشته‌اید مترجم در میان مطبوعات علمی ما مجله‌ای غریب است. به نظر من مجلات علمی و ادبی ما، بخصوص مجلاتی که به هزینه شخصی منتشر می‌شوند، همگی همین وضع را دارند. فقدان پشتوانه مالی و حمایت دولتی، و در مورد بعضی مجلات محدود بودن تعداد خواننده، باعث می‌شود که مسئولین مجلات مدام در نگرانی بسر ببرند. هرچند مترجم در مشهد منتشر می‌شود، ولی آیا این بدان معنی است که ما، آنطور که نوشته‌اید، از برخی از امتیازات محروم هستیم. در دو سال گذشته کوشیده‌ایم ضمن رعایت احترام مترجمان و پیشکستوتان این فن، از دیدگاهی آموزشی و با روشی صرفاً آکادمیک و با پرهیز از تمایلات نامطلوب فردگرایی یا گروه‌گرایی که آفت مجلات هستند به بررسی مسایل ترجمه بپردازیم و خوشبختانه در این مدت کوتاه نظر موافق بسیاری از عزیزان دست اندرکار ترجمه را بخود جلب کرده‌ایم و از این بابت بخود می‌بالیم. در مورد وضعیت مالی مجله، متأسفانه، شاید همه خوانندگان ما ندانند که این مجله از ابتدای سال ۷۱ با هزینه شخصی منتشر می‌شود. پایین بودن قیمت آن به این دلیل است که ما تشکیلات کم خرجی داریم که به هیچ وجه انتظار دستمزد نداریم. در مجموع بدلیل تعداد و طیف گسترده خوانندگان وضعیت رضایت‌بخشی داریم و می‌بینید که از این شماره تحولی مختصر در مجله ایجاد کرده‌ایم و البته برنامه‌هایی هم برای آینده داریم.

آقای حسن خواجوی، قزوین

نوشته‌اید که هر فصل برای خرید مترجم به تهران می‌آید. آیا بهتر نیست همین امروز به جمع مشترکین ما بپیوندید. متأسفانه تاکنون توزیع مجله بخصوص در تهران رضایت‌بخش نبوده است و امسال در نظر داریم به وضع توزیع مجله سر و سامانی بدهیم ولی بطورکلی بهترین راه دریافت یک فصلنامه علمی، که در ضمن کمکی هم به فصلنامه خواهد بود، مشترک شدن است.

خانم و. کیانا. مشهد

از نامه محبت‌آمیز و دردآلود شما هم خوشحال شدم و هم برخورد لرزیدم. مشکلی جدی را مطرح کرده‌اید که مسئولیت آن را تا حدی برعهده مترجم گذاشته‌اید. نیازی به گفتن ندارد که ما برای دل خودمان مجله در نمی‌آوریم، ولی نامه‌هایی مثل نامه شما دوباره مسئولیت خطیری را که بردوش خود احساس می‌کنیم بخاطرمان می‌آورد. ترجمه، به‌رغم اهمیت فرهنگی و علمی و اقتصادی که دارد، مورد بی‌مهری و بی‌اعتنائی واقع شده است. رابطه ترجمه با فرهنگ و با علم درک نشده است. برنامه‌ای جدی برای تربیت مترجم یا پژوهش در زمینه ترجمه نداریم. دانشگاه آزاد در چندین شهر و شهرستان کشور رشته مترجمی دایر کرده است، اما از نظر آنها، هرچند هم که با خوش‌بینی نگاه کنیم، رشته ترجمه رشته‌ای است مثل رشته‌های دیگر. آنان نه نیت آن را دارند و نه توان آن را که مشکلات ترجمه را حل کنند. البته از ایشان انتظاری هم نمی‌رود. امکانات آنها محدود است. برای کسب امکانات بیشتر باید دانشگاه را توسعه بدهند و برای توسعه بیشتر مجبورند دانشجوی بیشتر بگیرند. این کار به‌رغم نیت خوب

مسئولین دانشگاه، تالی فاسد دارد. توسعه بی‌رویه باعث می‌شود قبل از هر چیز دانشجویی که نه در پی مدرک بلکه در طلب علم به دانشگاه رفته سرخورده شود و ثانیاً بی‌اعتمادی عمومی نسبت به مدارک فارغ‌التحصیلان این دانشگاه به وجود بیاید. این هم طرح مشکل، آنطور که خواسته بودید.

چنانکه از نامه شما برمی‌آید به ترجمه بسیار علاقه‌مندید و به آن به چشم مشغله‌ای جدی می‌نگرید. توصیه می‌کنم که منتظر نشوید تا استاد و کتاب و شرایط کار فراهم شود. با کار فردی نیز می‌توان زبان انگلیسی را آموخت و دانش و مهارت‌های لازم برای ترجمه را کسب کرد.

آقای فرشید عطایی، بندرعباس

علاقه‌ای که به ترجمه و به تبع آن به مترجم دارید ستودنی است. چندین نامه از شما به دستم رسیده که اگر مجال بود در شماره‌های بعد پاسخ خواهم داد. خوانندگان ما از مشکل شما با درجه‌های (مرغذانی) مزده حیوانات آگاه هستند، اما چون پرس و جوهای محققانه شما به نتیجه مفیدی رسیده است یکبار دیگر به اختصار داستان مشکل شما و نتیجه بدست آمده را جهت استفاده خوانندگان نقل می‌کنم. چندی پیش نوشتید که در ترجمه کلمه‌ای از جمله اول کتاب مزده حیوانات به مشکل برخورداید و از همه مراجع و اشخاصی که می‌شناختید برای یافتن معنی دقیق کلمه استمداد طلبیده‌اید ولی قانع نشده‌اید تا اینکه مطلع شدید که می‌توانید این سوال را از مرکز خدماتی - پژوهشی و بستر پرسید. بسیار پیش می‌آید که مترجم، هر قدر هم حرفه‌ای باشد، به کلمات یا عباراتی برخورد که معنی آنها را به کمک کتب یا اشخاصی که در دسترس او هستند نتواند بیابد. اگر این کلمات یا عبارات اهمیت خاصی در متن داشته باشند، درک و ترجمه دقیق آنها ضرورت خاصی پیدا می‌کند. در اینجا جمله مورد نظر و پاسخی را که این مرکز در جواب نامه دوم شما نوشته است به همراه آدرس و مشخصات مرکز نقل می‌کنم.

Mr. Jones, of the Manor Farm, had locked the hen-houses for the night, but was too drunk to remember to shut the pop-holes.

Dear Mr. Ata-i:

George Orwell's use of pophole is the same use that is defined in Webster's Third New International Dictionary. In Animal Farm, Orwell is saying that Mr Jones locked the door through which a person enters the hen-house, but Mr. Jones forgot to close the small openings (popholes) through which the hens pass from the hen-house to their pen outside.

I agree that bolt is incorrect. Perhaps one could bolt a pophole shut, but one could not shut a bolt.

I hope I have been helpful.

Merriam-Webster Inc.

47 Federal Street • P.O. Box 281 • Springfield, MA 01102 •

• Facsimile (413) 731-5979

آقای جواد قطاع، اصفهان

ترجمه به رغم دشواری، کاری است لذت‌بخش. لذت وقتی حاصل می‌شود که می‌بینید بعد از تلاش و صرف وقت بسیار و استفاده از فرهنگ‌های لغت و مشورت با افرادی صاحب‌نظر به ترجمه‌ای دست یافته‌اید که رضایت شما را فراهم می‌کند. شما وقتی به چنین رضایتی می‌رسید که متنی را که انتخاب می‌کنید در حد توانتان باشد. ترجمه شما از مقاله سرفرانسیس بکن (درست آن پیکن است) با عنوان *Of Studies* نشان می‌دهد که ترجمه این متن بسیار دشوار ادبی متناسب با توان شما نیست. برای اینکه دلسرد نشوید متن‌هایی ساده‌تر انتخاب کنید. بخشی از مقاله و ترجمه شما را در اینجا نقل می‌کنم. می‌بینید که ترجمه شما در جاهایی قابل درک نیست چون به ترجمه الفاظ بسنده کرده‌اید. مقصود را هم اگر بخوبی درک کرده‌اید نتوانسته‌اید به روانی بیان کنید. در ترجمه تحت‌اللفظی انتخاب معادل دقیق برای الفاظ که نیاز به غنای واژگان دارد اهمیتی خاص می‌یابد. بکارگیری الفاظ دقیق شما را از زیاده‌گویی بی‌نیاز می‌کند. در ضمن در بسیاری از موارد به جای (،) از (؛) استفاده کرده‌اید که نابجاست. ویرایش این متن به معنی بازنویسی آن است.

Studies serve for delight, for ornament, and for ability. Their chief use for delight is in privateness and retiring; for ornament, is in discourse; and for ability, is in the judgment and disposition of business; for expert men can execute, and perhaps judge of particulars, one by one; but the general counsels, and the plots and marshaling of affairs come best from those that are learned. To spend too much time in studies is sloth; to use them too much for ornament is affectation; is to make judgment wholly by their rules is the humor of a scholar.

مطالعه سرچشمه شغف، پیرایه و اقتدار است. شور و شغف و لذت ناشی از مطالعه محصول امکان بهره‌بری از آن در خلوت و در مقاطع زمانی دلخواه است؛ استفاده از آن بعنوان پیرایه و زینتی شخصی، این امر را در سخنرانی و مصاحبت با دیگران متجلی می‌گرداند؛ آنگونه که متخصصین قادر به اجرا و احتمالاً طراحی یکایک جزئیات می‌باشند؛ اما مشورت‌های کلی، دسیسه‌ها و نظم بخشی امور معلول آن دسته از مطالعاتی است که انسانها آن را فرا می‌گیرند. صرف وقت بسیار حین مطالعه عامل سستی؛ استفاده مکرر از آن بعنوان پیرایه موجب تظاهر و ریا؛ و بالاخره قضاوت صرفاً براساس اصول آن، بیانگر خلق و خوی عالمانه است.

آقای علی رؤوف، تهران

ترجمه شما از شعر اسکاروایلد را در اینجا می‌آورم. درست است که زبان شعر با زبان نثر تفاوت دارد و کسی که ترجمه شعر را می‌خواند باید احساس کند که نثر ساده و بی‌پیرایه نمی‌خواند. اما به گمان من در این ترجمه، شما به دلیل دلبستگی بیش از حد به کلمات «زینا»، قدری از صراحت و سادگی شعر کاسته‌اید و این کار ارتباط درونی کلمات را دیرپاب کرده است. این نکته بخصوص در مورد ترجمه سطر اول صادق است. چرا در برابر کلمه سوالی *wherefore* (چرا یا از چیست که) «چگونه تواند بود» آورده‌اید؟ در سطر آخر از بند دوم، شاعر فقط از «پرده‌های بستر» (یا خوابگاهش) صحبت می‌کند، چرا از کلمه «پرنیان» استفاده کرده‌اید؟ در سطر ماقبل آخر، عبارت *music of the sea* به «طنین ایمایی که دریا...» ترجمه شده. حال آنکه ایما به معنای اشاره، رمز و کنایه است. در اینجا شاید بهتر بود که «آوای دریا» یا «ترنم دریا» می‌آمد.

فغان من

MY VOICE

Within this restless, hurried, modern world
We took our hearts' full pleasure – You and I,
And now the white sails of our ship are furled,
And spent the lading of our argosy.

در هستی بی قرار، در بودی بی شکیب، و در زاد بی بدیل،
من و تو- به اوج لذت دلخواهمان نایل آمدیم،
حالیا، بادبانهای سپید کشتی مان را درهم می پیچند،
و محموله سفینه مان به انتها رسیده است.

Wherefore my cheeks before their time are wan,
For very weeping is my gladness fled,
Sorrow has paled my young mouth's vermilion,
And Ruin draws the curtains of my bed.

چگونه تواند بود که گونه های من، چنین زود، زرد و پژمرده شوند،
شادیهایم، با اشکهای فراوان، پرواز کنند،
غم، لبهای گلگون و شادابم را تیره کند،
و نیستی، پریشان استراحتگاهم را درهم فروکشد.

But all this crowded life has been to thee
No more than lyre, or lute, or subtle spell
Of viols, or the music, of the sea
That sleeps, a mimic echo, in the shell.

فغان، که آشوب زندگی، نزد تو،
جز چنگی و عودی، نغمه سرودی،
یا طنین ایمايي که دریا در دل صدفی فرو می افکند،
نبوده است.

آقای علیرضا یوسفی، دانشجوی سال چهارم رشته مترجمی، تهران

به نقل دو بند آغازین ترجمه شما از شعر بلند جان کیتز اکتفا می کنم. اگر ترجمه را جلدی گرفته اید، ترجمه شعر به شعر را رها کنید و صادقانه از خود بپرسید در ترجمه چه نوع و در نوشتن به چه سبک مهارت و توان بیشتر دارید. موفق باشید.

La Belle Dame sans Merci

O what can ail thee, knight at arms,
Alone and palely loitering?
The sedge has withered from the Lake
And no birds sing!
What can ail thee, knight at arms,
So haggard, and so woebegone?
The squirrel's granary is full
And the harvest's done.

زیبای عاشق کش
از چه رنجی پهلوان و جنگجوی
غرق در پولاد و آهن و زجه روی
زنبق زردی ز دریا سوخته
بلبل زاری دهانش دوخته
از چه رنجی پهلوان و جنگجوی
غرق در پولاد و آهن و زجه روی
پشته سنجاب و گندم سرسبز
فصل خرمن هم دگر آمد بسر

آقای عزیزالله معمار تهرانی، مشهد:

از این به بعد به یک خواسته شما جامه عمل می پوشانیم و می کوشیم، بویژه در بخش نقد ادبی، کتابهایی را معرفی و نقد کنیم که در بازار کتاب موجود باشد. شما هم لطف کنید و از این به بعد به یک خواسته ما جامعه عمل پوشانید: از این به بعد حق اشتراک را بحساب مجله واریز کنید و در پاکت برای ما نفرستید، چون اگر نامه شما برسد ولی پول نرسد، مجله "مسئول آن نخواهد بود".

آرش مصری پور، اصفهان.

از آنجا که ویرایش ترجمه بلند ارسالی شما مقدور نیست، به ویرایش چند سطر اول آن اکتفا می‌کنم.

Are Humans Born to Speak?

Language is the greatest human invention— if it is an invention at all. Noam Chomsky of the Massachusetts Institute of Technology thinks it isn't. He believes that language is as innate in the infant as flight is in the eaglet and that children learn it spontaneously in response to a stimulus. "Very few people are concerned with the origin of language because most consider it a hopeless question." Chomsky says.

The question had generated so much talk and so little knowledge by 1866 that the Linguistic Society of Paris banned its discussion.

آیا سخن گفتن انسان مادرزادی است؟

آیا انسانها برای سخن گفتن به دنیا آمده‌اند؟

زبان یکی از بزرگترین اختراعات بشر است. البته اگر آن را بعنوان اختراع فرض کنیم، نوام چامسکی بر این باور است که زبان یکی اختراع نیست. به پندار او زبان در کودک به همان اندازه مادرزادی کردن اینک کودک زبان را از طریق پاسخ به محرک و خودبخود فرا می‌گیرد. ذاتی است که پرواز در جوجه عقاب و کودکان از طریق پاسخ سریع به محرک زیاد زبان یاد کمتر کسی به مسئله منشأ زبان علاقه نشان می‌دهد.

می‌گیرند. چامسکی می‌گوید: عده انگشت شماری سرچشمه زبان را مورد توجه قرار می‌دهند زیرا هموماً این مسئله را حل نشدنی می‌دانند.

زیرا بیشتر آنها موضوع را بی‌اهمیت فرض می‌کنند.

مسئله هیاهویی چندان زیاد و مرضی چنان اندک بار آورده بوده که این موضوع تا سال ۱۸۶۶ نسبت به شواهد کم آن جنجالهای زیادی برانگیخته است و به بحث در این باره را ممنوع کرد.

همین دلیل انجمن زبانشناسی پاریس ادامه بحث را متوقف کرد.

آقای بابک زند وکیلی، دانشجوی سال چهارم رشته زبان، بروجرد

اعتقاد عموم اهل فن بر این است که مترجم باید تنها به زبان مادری خود ترجمه کند مگر اینکه زبان دیگر را مثل زبان مادری خود بداند. دلیل این حرف این است که مترجم، به قول زبانشناسان، در زبانی که زبان مادری او نیست، «شم» لازم برای کاربرد درست الفاظ و تمیز معانی را نیافته است. برآستی وقتی نوشتن به زبان مادری، زبانی که سالها شب و روز با آن سروکار داشته‌ایم، اینقدر ظرافت و پیچیدگی و دشواری دارد، چگونه می‌توان به زبانی نوشت که به آن تسلط چندانی نداریم. حرکت ما در زبان بیگانه حرکتی است در تاریکی، چون هیچگاه نمی‌توانیم مطمئن باشیم کلماتی که انتخاب می‌کنیم مقصود نویسنده و لایه‌های معنایی متن را بدرستی منتقل کند. فرهنگ‌های لغت هم در این مورد نمی‌توانند کمک چندانی بکنند. بسیاری از خوانندگان محترم ترجمه اشعاری از زنده یاد

سهراب سپهری را برای ما فرستاده‌اند. سادگی ظاهری این اشعار گویی خیلی را به هوس انداخته است، اما معمولاً ساده بودن زبان شعر به معنی ساده بودن ترجمه آن نیست زیرا لازمه ساده‌نویسی تسلط بر زبان است. با این حال ترجمه به انگلیسی برای بسیاری از دانشجویان رشته ترجمه تجربه‌ای است ذوقی که نمی‌توان در برابر آن مقاومت کرد. این هم بخشی از ترجمه شما از شعر آب با مختصر ویرایش.

آب را گل نکنیم:
 در فرودست انگار، گفتی می‌خورد آب.
 یا که در بیشه دور، سیرهای پر می‌شوی.
 یا در آبادی، کوزه‌ای پر می‌گردد.
 آب را گل نکنیم:
 شاید این آب روان، می‌رود پای سپیداری، تا فرو شوی
 اندوه دلی

Let us not stain water (make the water dusty)
 Far down, (it seems)
 A pigeon's drinking water though
 Or a goldfinch washing (its) feathers
 In a far remote thicket (distant wood)
 Or a jug is/being filled
 In the village.

دست درویشی شاید، نان خشکیده فرو برده در آب.
 زن زیبایی آمد لب رود،
 آب را گل نکنیم:
 روی زیبا دو برابر شده است.

Let us not stain water (make the water dusty)
 This running water possibly (Perhaps this flowing water)
 Is flowing (running) by a poplar
 To wash away a heart's rue.

A dervish's hand perhaps (Perhaps a ...
 Is plunging his stale bread (has dipped)
 Into water. (the water)
 A beauty came at the river!
 (A beautiful woman has come to the brink of the river;)
 The fair face is doubled! (beautiful face has)

آقای مهدی مفطرنانی، تبریز.

اینهم بخشی از ترجمه شما از شعر «سفر» سهراب سپهری که با مختصر ویرایش در اینجا نقل می‌شود:

سفر
 پس از لحظه‌های دراز
 بردخت خاکستری پنجره‌ام برگی روید
 و نسیم سبزی تاروپود خفته مرا لرزاند
 و هنوز من
 ریشه‌های تنم را در شن‌های رویاها فرو نبرده بودم

Journey
 After long seconds
 A leaf grew on the grey tree of my window
 And a green breeze shook my sleeping warp and woof
 And I
 Had scarcely thrust my body's roots into the
 sands of my dreams

که براه افتادم
 پس از لحظه‌های دراز
 سایه دستی روی وجودم افتاد
 و لرزش انگشتانش بیدارم کرد.

When I set out.
 After long seconds
 The shadow of a hand fell on my existence
 The trembling of whose fingers woke me up.

آقای عباس امام، اهواز:

بعد از مدتها تأخیر، اینهم ترجمه خوب شما از شعر «سوت» شادروان دکتر علی شریعتی.

What will happen after I die? I wonder!	نمی دانم پس از مرگم چه خواهد شد
What will the potter make of the earth of my flesh?	نمی خواهم بدانم کوزه گر از خاک اندامم
I shouldn't like to know;	چه خواهد ساخت
I really wish him though,	ولی بسیار مشتاقم که از خاک گلویم
To fashion the earth of my throat into a whistle.	سوتکی سازد
I wish that my throat would be a whistle	گلویم سوتکی باشد
In the hand of a kid, bold and playful,	به دست طفلکی گستاخ و بازیگوش
Inclessly blowing his warm breath	و او یک ریز و پی در پی
into my throat,	دم گرم خودش را
Disturbing the sleep of those sleeping sound,	در گلویم سخت بفشارد
And thus to constantly break	و خواب خفتگان خفته را آشفته سازد
My deathly silencc.	بدینسان بشکند دایم سکوت مرگبارم را.

آقای غلامرضا رشیدی، نهاوند

از آنچه فرستاده اید به چاپ دو مورد سهوالقلم که در ترجمه زیبای دکتر کریمی حکاک از تام جونز پیدا کرده اید اکتفا کرده و از دقت نظر و توجه تان تشکر می کنم.

۱- در کتاب اول سطر ۱۰ (ص ۴۰ فصلنامه) داریم:

Men who pay for what they eat, will insist on gratifying their palates, however nice and whimsical these may prove

ترجمه آقای دکتر حکاک: کسانی که برای آنچه می خورند پول می دهند، به فرض هم که بسیار خوشرو و حتی بی خیال باشند، باز بر اطفای میل خود به خوراک اصرار خواهند ورزید

مترجم محترم در تشخیص مرجع these دچار اشتباه شده و این مرجع را men فرض کرده است که به ترجمه غلط جمله منجر شده است. مرجع these، کلمه palates است.

ترجمه پیشنهادی: کسانی که در برابر [برای] آنچه می خورند پول می دهند بر اطفای [ارضای] امیال [ذائقه های] خویش اصرار خواهند کرد، حال هرچه این امیال لطیف و غریب باشد

۲- در فصل دوم سطر ۲۰ (ص ۴۴ فصلنامه) داریم:

... and whom (from despair, I suppose, of success) they never venture to attack.

ترجمه آقای دکتر حکاک: و (لا بد از ترس موفقیت) هرگز جرأت نزدیک شدن به آنان را از خود نشان نمی دهند. عبارت despair of success ترس از موفقیت ترجمه شده که مغایر با منظور نویسنده است. براساس این ترجمه جنس مخالف از ترس اینکه مبدا موفق بشود (!) به این گونه خانها نزدیک نمی شود، حال آنکه فرد معمولاً به علت ترس از عدم موفقیت و نه از ترس موفقیت از انجام کاری اجتناب می کند.

ترجمه پیشنهادی:

... و لا بد از ترس موفق نشدن [یا از ترس این که مبدا موفق نشوند] هرگز جرأت نمی کنند به آنها تعرض کنند.